



Analysis of the Non-Occurrence of Revolution in Iran Following the Unrest of 2017, 2019, and 2022

Mohammad Samiei¹

1. Associate Professor, Department of Iranian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.
m.samiei@ut.ac.ir

Article Info	Abstract
Article type: Research article Received: July 02, 2025 Received in revised from: October 09, 2025 Accepted: October 12, 2025 Published online: June 21, 2026 Keywords: Unrest, Revolution, Political Movements, Social Capital, Cultural Capital, Revolutionary Leadership, Neoliberalism.	The unrest of 2017, 2019, and 2022, although in some respects possessing the potential to develop into a revolution, ultimately failed to gain widespread popular support, lacked continuity, and were consequently defeated. This study aims to examine the reasons behind the failure of these uprisings to mobilize the masses on a large scale. To this end, utilizing the theoretical framework of movement structure analysis as proposed by Ben Manski—particularly with an emphasis on the necessity of movement continuity—and employing the method of situational analysis (which focuses on the role of movement actors and activists rather than macro-structures), this series of protests has been investigated. The findings reveal that the aforementioned unrest faced fundamental deficiencies in transforming into a revolution. The study concludes that political movements can only be effective and successful when they possess leadership while simultaneously enjoying social and cultural capital, and when the opposing side lacks some of these capacities. Furthermore, the negative cultural impacts of global neoliberalism on contemporary society—including the prevalence of a post-ideological and post-Marxist atmosphere, hedonism, the preservation of calm, the avoidance of violence, dialogue, and a focus on reform rather than revolution—are all considered inhibiting factors in the realization of comprehensive revolutions in the twenty-first century.

Cite this article: Samiei, M. (2026). Analysis of the non-occurrence of revolution in Iran following the unrest of 2017, 2019, and 2022. *Revolution Studies*, 4 (7), 191–214. <https://doi.org/10.22034/fademo.2025.532167.1126>



© The Author(s). Publisher: [Research Institute of Imam Khomeini and Islamic.](#)

This is an open-access article distributed under the CC BY

(license <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

تحلیل عدم وقوع انقلاب در ایران در پی ناآرامی‌های سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱

محمد سمیعی^۱

۱. دانشیار گروه مطالعات ایران، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران. m.samiei@ut.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
ناآرامی‌های سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱، اگرچه از برخی جهات شرایط تبدیل شدن به انقلاب را داشتند، اما توده‌های مردم با آن‌ها همراهی نکردند و در نتیجه استمرار نیافتند و در نهایت ناکام ماندند. هدف این پژوهش بررسی علل ناکامی این ناآرامی‌ها در بسیج گسترده توده‌های مردم است. به این منظور، با استفاده از چهارچوب نظری تحلیل ساخت جنبش ارائه شده از سوی بن مانسکی، به‌ویژه با تأکید بر ضرورت استمرار جنبش و با بهره‌گیری از روش تحلیل موقعیت و تمرکز این روش بر نقش کنشگران و فعالان جنبش به‌جای ساختارهای کلان، این سلسله تظاهرات مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ناآرامی‌های مزبور برای تبدیل شدن به انقلاب، با نقصان‌های اساسی مواجه بودند. در پایان نتیجه‌گیری می‌شود که جنبش‌های سیاسی تنها زمانی می‌توانند مثمرتر و نتیجه‌بخش باشند که واجد رهبری بوده و هم‌زمان از سرمایه اجتماعی و فرهنگی برخوردار باشند و طرف مقابل نیز فاقد برخی از این ظرفیت‌ها باشد. همچنین تأثیرات منفی فرهنگی نویلیرالیسم جهانی بر جامعه کنونی، از جمله فراگیری فضای پسایدنولوژی و پسمارکسیسم و تمرکز بر لذت‌جویی، حفظ آرامش، پرهیز از خشونت، گفتگو و توجه به اصلاح امور به‌جای انقلاب، همگی از عوامل بازدارنده تحقق انقلاب‌های فراگیر در قرن بیست و یکم محسوب می‌شوند.	نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۱۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۷/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۷/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۳۱ کلیدواژه‌ها: ناآرامی، انقلاب، جنبش‌های سیاسی، سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی، رهبری انقلاب، نویلیرالیسم.

استناد: سمیعی، محمد (۱۴۰۵). تحلیل عدم وقوع انقلاب در ایران در پی ناآرامی‌های سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱. انقلاب پژوهی، ۴(۷)، ۱۹۱-۲۱۴.

<https://doi.org/10.22034/fademo.2025.532167.1126>



© نویسندگان

ناشر: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

مقدمه

نظام جمهوری اسلامی از ابتدای استقرار، با مخالفت‌هایی در قالب تظاهرات مسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار اقصاء مختلف جامعه، از جمله زنان، کارگران، دانشجویان و چپ‌گرایان، در سطوح گوناگون روبرو بوده است. کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب، در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، زنان مخالف حجاب در شهرهای مختلف کشور راهپیمایی کردند که در مواردی به درگیری‌های محدودی نیز انجامید (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۳، ص. ۲۲۸). پس از اعلام رسمی ضرورت پوشش اسلامی در ادارات در ۱۴ تیر سال ۱۳۵۹ نیز تظاهرات دیگری ضد حجاب برگزار شد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۶). حدود دو ماه و نیم پس از پیروزی انقلاب، تظاهرات ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۵۸ به مناسبت اول ماه می، روز جهانی کار و کارگر، با حضور حدود ۵۰۰ هزار نفر در تهران و تعداد بیشتری از مردم در شهرستان‌های دیگر، با کمک و سازمان‌دهی چپ‌گرایان و با همراهی نیروهای انقلابی مانند حزب جمهوری اسلامی برگزار شد؛ اما در مجموع این تظاهرات نمایانگر اقتدار گروه‌های چپ بود (بیات، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۵). هاشمی رفسنجانی در آن روز خارج از تهران بود، ولی اذعان می‌دارد که «شکوه و عظمت این راهپیمایی در تهران چشمگیر و قابل توجه بود» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۳، ص. ۲۷۵). پس از بازگشایی دانشگاه‌ها که در دوران انقلاب تعطیل بودند، گروه‌های مخالف انقلاب به‌ویژه چپ‌گرایان در دانشگاه‌ها حضور فعال پیدا کردند و با انجمن‌های اسلامی که انقلابی بودند دائم درگیری داشتند. درگیری‌ها در روزهای ۲۶ تا ۲۹ فروردین ۱۳۵۹ شدت یافت و فراگیر شد و سرانجام در روز ۳ اردیبهشت همان سال، شورای انقلاب از مردم خواست که در دانشگاه‌ها حضور پیدا کنند و نیروهای مخالف را سر جای خود بنشانند. همان روز، اعضای شورای مدیریت دانشگاه تهران به نشانه اعتراض استعفا کردند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۴، صص. ۸۲-۷۹).

موج تظاهرات و ناآرامی‌هایی که جمهوری اسلامی در دهه شصت با آن مواجه بود، در نهایت با پایان یافتن سال‌های بحرانی آغازین آن دهه تا حدی مهار شد، اما این موج در دهه‌های هفتاد و هشتاد نیز ادامه یافت. مهم‌ترین تظاهرات دهه هفتاد در قالب ناآرامی‌های کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ شکل گرفت و مهم‌ترین

اعتراض‌های دهه هشتاد نیز در پی نتایج دهمین انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۸۸ رخ داد و تا دی ماه همان سال ادامه یافت. این تظاهرات و ناآرامی‌ها با توجه به رقابت میان جناح‌های سیاسی داخل نظام، یعنی اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان، قابل فهم و تحلیل است و عمدتاً با مشارکت و نقش آفرینی طبقه متوسط شهری شکل گرفته‌اند؛ اما ناآرامی‌هایی که از دهه نود آغاز شد، با موارد پیشین تفاوت‌هایی داشت. در ۷ دی ۱۳۹۶، در پی اعتراض برخی مال‌باختگان مؤسسات مالی و همچنین اعتراض به گرانی، تظاهراتی ابتدا از شهر مشهد آغاز شد و سپس در سراسر کشور گسترش یافت. تظاهرات دی‌ماه ۱۳۹۶ خشونت‌بار، فاقد رهبری مشخص و بدون حمایت هیچ حزب یا جناح سیاسی بود. به گفته رحمانی فضلی، وزیر کشور وقت، «زلف یکی دو شب به ۱۰۰ شهر رسید و در ۴۲ شهر، درگیری رخ داد» (۱۳۹۶). این اعتراض‌ها در کمتر از دو هفته فروکش کرد. با این حال، دو سال بعد و در پی افزایش ناگهانی قیمت بنزین، سلسله اعتراض‌های دیگری در ۲۴ آبان ۱۳۹۸ آغاز شد و به سرعت گسترش یافت. این اعتراض‌ها نسبت به سال ۱۳۹۶ گسترده‌تر بود و با ابعاد بیشتری از تخریب، به ویژه آتش زدن پمپ‌بنزین‌ها، همراه شد و میزان خشونت نیز در سطح بالاتری ارزیابی گردید. با شیوع بیماری کرونا و اجرای سیاست‌های قرنطینه و همچنین پس از برگزاری سیزدهمین انتخابات ریاست جمهوری و تغییر دولت، کشور تا سال ۱۴۰۱ در وضعیت آرامش نسبی قرار داشت؛ اما از ۲۶ شهریور همان سال، به دنبال فوت مهسا امینی در زمانی که وی در بازداشت گشت ارشاد تهران قرار داشت، تظاهرات سراسری دیگری آغاز شد. این سلسله اعتراض‌ها نیز با برخی موارد تخریب و خشونت همراه بود و از نظر زمانی نسبت به دو دوره پیشین طولانی‌تر ادامه یافت و تا آذرماه همان سال به طول انجامید. ناآرامی‌های سال ۱۴۰۱ با بازتاب و حمایت‌های گسترده بین‌المللی از سوی برخی کشورهای اروپایی و ایالات متحده، همچنین سازمان‌های بین‌المللی و برخی چهره‌های مشهور (سلبریتی‌ها) مواجه شد.

هر سه دوره تظاهرات سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ از پنج جهت، واجد زمینه‌هایی برای تبدیل شدن به یک انقلاب بودند. نخست آنکه برخلاف تظاهرات دهه‌های پیشین، بخش قابل توجهی از شعارهای این سه دوره ماهیتی براندازانه داشت

و به مطالبات خاص، جناحی یا موردی محدود نمی‌شد. دوم آنکه این تظاهرات نشان‌دهنده شکل‌گیری مفهوم «دال میان‌تهی» در جامعه ایران بود؛ مفهومی که به این معناست که مردم نسبت به توانایی دولت در برآورده کردن مطالبات مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و محیط‌زیستی دچار ناامیدی شده‌اند؛ از این رو خواسته‌ها از سطح مطالبات مشخص فراتر رفته و به سوی خواسته‌ای کلی و فراگیر با گرایش‌های براندازانه سوق پیدا کرده است. همان‌طور که ارنستو لاکلائو عنوان می‌کند، پدید آمدن دال میان‌تهی می‌تواند اقصای مختلفی را که مطالبات گوناگون و گاهی متضاد دارند، کنار هم جمع کند و زمینه یک انقلاب را فراهم آورد (Laklao, 2005). سوم، همان‌طور که از وزیر کشور وقت نقل شد، به مدد توسعه شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی، این تظاهرات با سرعت بالایی در شهرهای کوچک و بزرگ گسترش پیدا می‌کرد و شکل کشوری به خود می‌گرفت. چهارم، اگر در انقلاب اسلامی عمده‌تأ رادیو بی‌بی‌سی فارسی بود که نسبت به وقایع انقلابی و تظاهرات و اعتصابات اطلاع‌رسانی می‌کرد، از دهه نود، ده‌ها شبکه ماهواره‌ای فارسی‌زبان بیگانه و بیش از همه، شبکه ایران اینترنشنال میدان‌دار ناآرامی در کشور بود. بالاخره پنجمین جهت، این بود که این ناآرامی‌ها - بدون در نظر گرفتن وقفه‌ای که به خاطر کرونا و تغییر دولت ایجاد شد - تکرار می‌شد و این نشان می‌دهد که جامعه اعم از طبقات متوسط و پایین، ملتهب و منتظر هر جرقه‌ای برای اشتعال است. چنین حالتی برای کشوری مانند ایران که در کمتر از یک قرن، دو انقلاب را پشت سر گذاشته و در حرکت‌های سیاسی توده‌ها بسیار خروشان و فعال است (سمعی ۱۳۹۸)، حالت باثباتی نیست.

اما به‌رغم همه این جهات، توده مردم همراهی نکردند و این سلسله ناآرامی‌ها به یک انقلاب تبدیل نشد. سؤال اصلی این مقاله این است که چرا چنین اتفاقی رخ نداد و چرا جامعه کنونی ایران، در شرایط حاضر، باوجود تمام بحران‌هایی که با آن دست‌به‌گریبان بوده است، مستعد وقوع انقلابی مشابه انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی نبوده و نیست. برای پاسخ به این سؤال، از چهارچوب نظری ارائه‌شده از سوی بن مائسکی با عنوان «تحلیل ساخت جنبش» استفاده خواهد شد. سپس با به‌کارگیری روش تحلیل موقعیت، نشان می‌دهیم که چرا اسباب و منابعی که در اختیار

معترضان و فعالان جنبش‌های مزبور قرار داشته و بیش از همه تظاهرات توده‌های مردم، در وضعیت کنونی نیروهای سیاسی ایران فاقد کارآیی لازم است. علل ناکارآیی این تظاهرات را باید در دو عامل جستجو کرد: نخست، فقدان سرمایه اجتماعی و فقدان سرمایه فرهنگی فعالان جنبش، درحالی که طرف مقابل، واجد این سرمایه‌ها بود و دوم، هژمونی نولیبرالیسم در قرن حاضر.

در این مقاله منظور از سرمایه اجتماعی، سرمایه‌ای است که از شبکه‌های مردمی با هنجارهای مشترک و اعتمادِ درون شبکه حاصل می‌شود و مردم می‌توانند بر پایه آن کارهای جمعی انجام دهند (پاتنام، ۱۳۸۴). مقصود از سرمایه فرهنگی، توان مفهوم‌سازی، نمادسازی، نهادسازی و کلیه کارهای فرهنگی است که مردم را برای مقاومت در مقابل حکومت قانع می‌سازد (Manski, 2019). نولیبرالیسم مکتبی است که طرفدار بازار آزاد سرمایه‌داری در گستره جهانی است و از دهه هشتاد میلادی با سیاست‌های ریگان در امریکا و تاچر در انگلستان ترویج شد. این مکتب پیامدهای فرهنگی مهمی برای جهان در قرن حاضر داشته است که در بخش بحث و تحلیل به آن اشاره خواهیم کرد.

۱. پیشینه پژوهش

در مورد جنبش‌های ضد جمهوری اسلامی، منابع متعددی منتشر شده است که بخش عمده‌ای از آن‌ها ژورنالیستی است، هرچند در میان آن‌ها آثار دانشگاهی نیز دیده می‌شود. این منابع را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. دسته نخست، منابعی هستند که نظام جمهوری اسلامی را سست و شکننده ارزیابی می‌کنند و همواره در پی تعیین زمان فروپاشی آن‌اند. از ابتدای پیروزی انقلاب، برخی بر این باور بودند که جمهوری اسلامی عمر کوتاهی خواهد داشت و در شش ماهگی، یک‌سالگی، دوسالگی یا ده‌سالگی فرو خواهد پاشید. حتی بر اساس پیش‌بینی جان بولتون، از مقامات نومحافظه‌کار دولت‌های مختلف آمریکا، این نظام چهل‌سالگی خود را نخواهد دید. همچنین در پی انتخاب محمد خاتمی یا حسن روحانی به ریاست جمهوری، برخی تحلیل‌گران با مقایسه آنان با میخائیل گورباچف، رهبر پیشین اتحاد جماهیر شوروی، این انتخاب‌ها را نشانه‌ای از

فروپاشی قریب الوقوع جمهوری اسلامی تلقی می کردند؛ همان گونه که پس از دوران گورباچف، اتحاد شوروی فروپاشید (Shakibi, 2010; Bittner, 2013).

دسته دوم منابعی هستند که در مقابل دسته اول قرار می گیرند و جمهوری اسلامی و نهضت روحانیت را متکی بر پایه ای مستحکم می دانند. کتاب نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟ نمونه بارزی از این منابع است. در این کتاب، با رویکردی تاریخی جایگاه اجتماعی و فرهنگی روحانیت شیعه در جامعه ایران مورد بررسی قرار گرفته است. مطابق روایت آن کتاب، روحانیت در نبرد قدرت با نیروهای سیاسی دیگر، به خاطر سرمایه اجتماعی گسترده و سرمایه فرهنگی ریشه داری که داشته، توانست به پیروزی برسد. از این جهت، جمهوری اسلامی برآمده از جامعه و فرهنگ ایران است و پایه ای مستحکم دارد.

دسته سوم، منابعی هستند که مخالفت توده های مردم با جمهوری اسلامی را نه در جنبش های عیان و آشکار، بلکه در قالب ناجنیش های اجتماعی^۱ و به صورت خزنه می دانند. توده ها با سرکشی خزنه یا با استفاده از ناجنیش های خود توانسته اند از نظام جمهوری اسلامی امتیازات زیادی بگیرند. یکی از نمونه های موفقیت ناجنیش توده ها، امتیازاتی بوده که مهاجران از روستا به شهر که ابتدا زاغه نشین بودند، با اصرار و پیگیری از شهرداری ها گرفتند و رفته رفته به بافت شهری ملحق شدند (بیات، ۱۳۹۱). ناجنیش های زنان و جوانان نیز در مقابله با نظام حقوقی و تقیدات اسلامی جمهوری اسلامی نشان می دهد توده های مخالف، دستاوردهای زیادی کسب کرده اند، اگرچه جنبش های سیاسی آشکاری رخ نداده باشد (Bayat, 2013). شایان ذکر است که در کنار پرداختن به ناجنیش ها، آصف بیات همچنین به صورت تفصیلی به علل ناکامی انقلاب های عیان و آشکار مصر و تونس پرداخته است (Bayat, 2017).

در کنار این سه دسته منابع، مقاله حاضر از زاویه دیگری نیز به موضوع پرداخته است. در حقیقت، با تدقیق در وضعیت نیروهای سیاسی موجود در جامعه کنونی ایران و با توجه به محیط فراگیر نولیبرالیسم جهانی، پژوهش حاضر در پی بررسی این مسئله است که چرا

جامعه ایران، برخلاف جوامعی که پژوهشگرانی همچون بیات بررسی کرده‌اند، در قرن بیست و یکم و در بستر نولیبرالیسم، از انگیزه و توان لازم برای پی‌ریزی انقلاب‌هایی مشابه انقلاب‌های بزرگ قرن بیستم برخوردار نیست.

۲. چهارچوب نظری

اینکه انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی پدیده‌های ناگهانی و غیر قابل پیش‌بینی هستند، یا اگر در بستر تاریخی خود به دقت مطالعه و تحلیل شوند، مانند سایر امور سیاسی، پدیده‌هایی قابل فهم و توضیح و حتی قابل پیش‌بینی هستند، محل چالش و بحث است. طبیعی است که اصحاب رسانه که توجهشان بیشتر به لحظه‌های اوج جنبش و انقلاب معطوف است و توجه چندانی به سیر حرکت‌های تاریخی در بسترهای پنهان در جامعه ندارند، به نظر اول تمایل پیدا کنند، ولی دانشمندان علوم سیاسی که در پی تئوری‌پردازی هستند و می‌خواهند پدیده‌های سیاسی را در الگوهای کلان توضیح دهند، به نظر دوم گرایش دارند (Flesher Fominaya, 2014). بن مانسکی که یک دانشمند علوم سیاسی است، تلاش دارد الگوی تحلیلی خود را با عنوان «تحلیل ساخت جنبش» در فضایی مبتنی بر نظر دوم، ارائه دهد. وی اگرچه در شکل گرفتن جنبش‌های اجتماعی به نقش ساختارها و کارگزاران به صورت توأمان توجه می‌کند، ولی در الگوی خود به نقش کارگزاران و فعالان جنبش، به عنوان کنشگران عاقل و ایجادکنندگان و مبتکران خط سیر جنبش، توجه ویژه‌ای دارد. مانسکی به این نکته نیز دقت دارد که همواره آگاهی فعالان جنبش نسبت به جریان‌ات سیاسی و اجتماعی محدود است و تصمیم‌های آنان را باید با در نظر گرفتن دامنه آگاهی‌شان تحلیل نمود. الگوی تحلیلی مانسکی تعامل بین اشخاص فعال در جنبش (سطح خُرد) و آگاهی آنان (سطح خُرد) را از یک طرف، با معادلات اجتماعی و سیاسی (سطح کلان) و سیر تاریخ جهان (سطح بسیار کلان) از طرف دیگر، مدنظر قرار داده است (Manski, 2019).

با در نظر گرفتن پیشینه گسترده‌ای که در کنکاش‌های نظری جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها وجود دارد (Berberoglu, 2019)، مانسکی تلاش دارد تمام عناصر و مؤلفه‌هایی را که پژوهشگران در قوام یافتن یک جنبش اجتماعی لازم تشخیص داده‌اند، در نظر

بگیرد؛ بنابراین وی به نقش اسباب و منابعی که در اختیار فعالان جنبش قرار دارد؛ استمرار جنبش؛ ابعاد فرهنگی جنبش شامل مفهوم سازی، روش های ترویجی، نهاد سازی و فرهنگ مقاومت و تحول؛ و نیز به رهبری جنبش توجه دارد. همچنین او معتقد است که فقط نباید خط سیر ظاهری جنبش را مدنظر قرار داد، بلکه باید خط سیرهای مختلف جنبش، مثلاً خط سیر اعتراض های فکری، رسانه ای، تظاهرات و... را هم زمان در نظر گرفت و فراز و فرود جنبش را در تمام آن خط سیرهای مورد مذاقه قرار داد. در حقیقت، خط سیر واقعی جنبش، برآیند همه آن خط سیرهاست (Manski, 2019).

نکته ای که الگوی تحلیلی مانسکی را برای مقاله حاضر جذاب می کند، اهمیتی است که وی برای نقش فعالان جنبش و تعامل مستمر آنان با شرایط موجود، در نظر می گیرد. مانسکی به فعالان از جمله تظاهرکنندگان، به عنوان کنشگران عاقل نگاه می کند و راهبردها و روش های آنان را در گرم نگاه داشتن تنور جنبش و انقلاب به عنوان نوعی سعی و خطا و درس آموزی از وقایعی که در طول جنبش اتفاق می افتد، ترسیم می کند. هر جنبشی طرف های متعددی دارد که در آن درگیر هستند و لازم است کنشگران، متناسب با شرایطی که ایجاد می شود و نوع پاسخی که جنبش پس از هر حرکتی از حکومت و طرف هایی که با آن درگیر است دریافت می کند، در به کارگیری ابزار و وسایل و استفاده از منابع موجود همواره بازنگری کنند.

۳. روش شناسی

نگاه مانسکی به نقش فعالان جنبش و پذیرفتن آنان به عنوان کنشگرانی که بر اساس عقلانیت خود تصمیم سازی می کنند، هم راستا با روش تحلیل موقعیت کارل پوپر است که برای علوم اجتماعی و انسانی پیشنهاد کرده است (Popper, 1974, p.178). پوپر نیز معتقد است که کنش های هر کنشگری را می توان بر اساس عواملی که بر تصمیم سازی وی تأثیرگذار است، از جمله رفتارهای سایر کنشگران، محیط و نهادها با در نظر گرفتن اصل عقلانیت تحلیل کرد (پایا، ۱۳۸۲؛ ۱۳۸۵). پوپر توصیه می کند که برای تحلیل موقعیت، پدیده مورد تحلیل، شبیه سازی شود. برای شبیه سازی لازم است عناصر اصلی مورد نظر پوپر مشخص شوند. در پژوهش حاضر، فعالان جنبش های سیاسی مزبور به عنوان کنشگر

مرکزی در نظر گرفته شده‌اند. سایر کنشگران، طرفداران جمهوری اسلامی هستند که رقیبان کنشگر مرکزی محسوب می‌شوند. محیط مورد بررسی فضای فرهنگی نولیبرالیسم است که به الزامات آن پرداخته خواهد شد. مهم‌ترین نهادهایی که در تصمیم‌سازی کنشگر مرکزی تأثیرگذارند، نهادهای مذهبی طرفدار جمهوری اسلامی هستند که دارای سرمایه اجتماعی و فرهنگی کلانی هستند و در طول مقاله به بررسی آن خواهیم پرداخت. همچنین رسانه‌های فارسی خارجی در هدایت این جنبش‌ها تأثیرگذار بوده‌اند که به نقش اشاره شده است.

تمرکز این مقاله که بر اساس مشاهدات میدانی، برخی اخبار رسانه‌ها و تأملات نظری به موضوع پرداخته است، بیشتر بر اسباب و منابعی است که فعالان جنبش در اختیار دارند. در این میان، بیش از همه بر انواع تظاهرات و راهپیمایی‌های اعتراضی تمرکز می‌شود که در سه دوره اعتراض‌های سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱، به‌عنوان مهم‌ترین ابزار، به کار گرفته شده‌اند.

پرواضح است که فعالان برای پیشبرد جنبش نیازمند استفاده از ابزارهایی هستند که با انگاره‌ها و نمادهای فرهنگی جامعه هم‌خوانی داشته و در عین حال، در بستر تاریخی و سیاسی ایران نیز کارآمد باشند. تظاهرات خیابانی، سردادن شعارهای موزون و آهنگین، شعار دادن در ساعت ۹ شب از بام منازل و صدور اعلامیه‌های تند از سوی رهبران جنبش در محکومیت حکومت و موارد مشابه، همگی در تاریخ ایران سابقه داشته و می‌توانند مورد استفاده کنشگران جنبش‌های سیاسی قرار گیرند. با این حال، چنان که در عمل مشاهده شد، در این سلسله اعتراض‌ها بهره‌گیری از این ابزارها، به‌ویژه تظاهرات خیابانی، توفیق چندانی به همراه نداشت. همچنین کنشگران جنبش نتوانستند اعتصابات سراسری را به گونه‌ای سازمان‌دهی کنند که به فلج شدن نظام اقتصادی کشور بینجامد. تمامی این ملاحظات در تحلیل موقعیت مدنظر قرار گرفته است.

۴. بحث و تحلیل

برخلاف رژیم پهلوی که پایگاه اجتماعی تثبیت‌شده‌ای نداشت و با رنجاندن زمین‌داران بزرگ در اوایل دهه چهل در جریان اصلاحات ارضی در انقلاب سفید و نیز صاحبان

صنایع بزرگ در میانه دهه پنجاه، محدود حامیان خود را نیز از دست می‌داد، جمهوری اسلامی پایگاه و حامیان مشخصی در میان توده‌های مردم داشته است. آن پایگاه، بخش اعظمی از شبکه گسترده مذهبی‌های سنتی هستند که روحانیت انقلابی همواره توان بسیج آن‌ها را داشته و دارد (سمیعی، ۱۳۹۷، ص. ۶۶۶). با اینکه کنشگران رقیب روحانیت نیز به نوبه خود همواره تلاش می‌کردند شبکه‌هایی از هواداران خود بسازند تا بتوانند با اتکا بر آن شبکه‌ها در مقابل روحانیت عرض اندام کنند، ولی هیچ کدام توفیق نیافتند. از جمله ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس‌جمهور ایران، تلاش کرد از شبکه هوادارانی که در نخستین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری به وی رأی داده بودند، استفاده نماید تا بتواند قدرت خود را در برابر حزب جمهوری اسلامی که روحانیت را نمایندگی می‌کرد، تثبیت کند (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ص. ۷۲). مجاهدین خلق نیز چنین تلاشی کردند؛ اما هیچ کدام از این شبکه‌ها حتی هنگامی که باهم هم‌صدا شدند، با شبکه تحت نفوذ روحانیت قابل قیاس نبود و وقتی در اواخر خرداد ۱۳۶۰، زمان مقابله فرارسید، آنان به سرعت مغلوب شدند. سازمان مجاهدین در آن سال، از واسطه خرداد درگیری‌های خیابانی را آغاز کرد و مایل بود با بهره‌گیری از تظاهرات پیاپی خیابانی صحنه مخالفت با حکومت مستقر را مانند انقلاب اسلامی بیاراید. سازمان از مردم خواست تا در ۲۷ خرداد از بام‌های خود به طرف‌داری از بنی‌صدر «الله اکبر» بگویند. البته از این درخواست استقبال نشد (فوزی، ۱۳۸۶). اوج تظاهرات و درگیری‌ها در روز شنبه ۳۰ خرداد رخ داد. مجاهدین ادعا می‌کنند که در آن روز ۵۰۰ هزار نفر در تهران در اعتراض به عزل شدن بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و در حمایت از مجاهدین به راهپیمایی پرداختند (روزنامه مجاهد، ۱۳۶۰/۴/۲). اگرچه در آن روز ناآرامی‌های زیادی به وقوع پیوست و چند اتوبوس و خودرو به آتش کشیده شد و تعدادی کشته و مجروح شدند، اما بررسی قرائن مختلف نشان می‌دهد ابعاد ماجرا خیلی کوچک‌تر از ادعاهای حماسی مجاهدین بوده است. آنان بیش از آنچه گمان می‌کردند، در مقابل نیروی سیاسی روحانیت ضعیف بودند و به‌سادگی نبرد را باختند، اگرچه با اعمال تروریستی که متعاقباً انجام دادند، خسارات زیادی وارد کردند؛ بنابراین روحانیت که در رأس نظام جمهوری اسلامی قرار دارد، همواره می‌توانسته در مقابل تمام تظاهرات

و راه‌پیمایی‌های مخالفان، طرفداران خود را بسیج کند و یک یا چند خیزش متقابل توده‌ها را شکل دهد. در حقیقت، مؤثرترین راه مقابله با خیزش توده‌ها، برگزاری حرکت متقابل است؛ زیرا اگر بزرگ‌ترین امتیاز خیزش‌های توده‌ای این باشد که نشان دهد قاطبه مردم از وضعیت موجود ناراضی هستند، خیزش متقابل نشان خواهد داد در جامعه اجماعی ضد وضعیت کنونی وجود ندارد و اگر گروهی مخالف هستند، گروه دیگری که چه‌بسا تعداد بیشتری هم دارند، موافق‌اند. در واقع، علت فروپاشی نظام پهلوی پس از خیزش توده‌های مخالف رژیم، این بود که توانست خیزش متقابلی در ابعاد تظاهرات میلیونی مخالفانش به راه بیندازد (سمیعی، ۱۳۹۷، ص. ۶۳۴)؛ از این رو تا زمانی که جمهوری اسلامی از پایگاهی در میان مردم برخوردار و توان بسیج میلیونی طرفدارانش را داشته باشد، خیزش توده‌ها در مخالفت با آن، تهدید وجودی برایش ایجاد نمی‌کند.

اما فارغ از توانایی‌های نظام جمهوری اسلامی ایران، جامعه کنونی ایران به دو دلیل، مستعد وقوع انقلابی مشابه انقلاب سال ۱۳۵۷ نیست. نخست آنکه برخلاف انقلاب ۱۳۵۷ که انقلابیون از سرمایه اجتماعی و فرهنگی قابل توجه و نیز رهبری فرهمند برخوردار بودند، سه موج اعتراضی سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ از چنین مؤلفه‌هایی بی‌بهره بودند. توضیح آنکه فعالان هر جنبش برای پیشبرد اهداف خود، نیازمند بهره‌گیری از ابزارهایی هستند که با انگاره‌ها و نمادهای اصلی جنبش و جامعه سازگار بوده و درعین حال، با شرایط تاریخی و سیاسی ایران تناسب داشته باشند. این همان ابزارهایی بود که در جریان انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار گرفت.

برگزاری تظاهرات خیابانی، سردادن شعارهای موزون و مقفی، شعار دادن ساعت ۹ شب از بام منازل، دیوارنوشته‌ها، انتشار اعلامیه‌های تند در محکومیت حکومت و مواردی از این دست، همگی در تاریخ ایران مسبوق به سابقه‌اند. همین ابزارها در سه دوره اعتراضی اخیر نیز به کار گرفته شدند. افزون‌براین، فعالان این اعتراض‌ها کوشیدند از ظرفیت سلبریتی‌های تلویزیونی، سینمایی و ورزشی نیز بهره‌برداری کنند. با این حال، چنان‌که در عمل مشاهده شد، استفاده از این ابزارها، به‌ویژه مهم‌ترین آن‌ها یعنی تظاهرات خیابانی، موفقیت چشمگیری در پی نداشت. همچنین کنشگران این

جنبش‌ها نتوانستند اعتصاب‌های سراسری را سازمان‌دهی کنند و از این طریق، نظام اقتصادی کشور را دچار اختلال جدی سازند. به نظر می‌رسد ناکارآمدی این ابزارها در ناآرامی‌های اخیر، بیش از هر چیز، ناشی از فقدان سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی و نیز نبود رهبری واحد بوده است.

اما فقدان سرمایه اجتماعی، آن حرکات اعتراضی را با دو مشکل اصلی که از آسیب‌های رایج حرکت‌های توده‌ای است، مواجه می‌کرد. نخستین مشکل این بود که وقتی تظاهراتی شکل می‌گرفت، چون برخلاف انقلاب اسلامی شبکه مهارکننده قوی و گسترده‌ای وجود نداشت، حتی بدون نیاز به دخالت حکومت مستقر، به راحتی از کنترل خارج می‌شد و به تخریب اموال عمومی و نیز وارد آمدن خسارت به شهروندان می‌انجامید؛ امری که موجب عدم همراهی مردم با جنبش و مانع تبدیل آن به یک انقلاب فراگیر می‌شد. دومین آسیب حرکت‌های توده‌ای به‌طور کلی و ناآرامی‌های مزبور به‌طور خاص، این بود که به دلیل فقدان سرمایه اجتماعی گسترده، فعالان جنبش توان بسیج جمعیت را در مواقع لازم نداشتند؛ از این رو، این جنبش‌ها بیش از آنکه به یک حرکت برنامه‌ریزی‌شده، مشابه آنچه در انقلاب اسلامی شاهد بودیم، شباهت داشته باشند، به موج‌سواری شباهت پیدا می‌کردند. همچنین شبکه‌های مجازی مانند اینستاگرام، توئیتر، تلگرام و واتساپ، اگرچه می‌توانند یک پیام را در فضای مجازی به صورت گسترده منتشر کنند، هرگز نمی‌توانند سرمایه اجتماعی تولید کنند و جای شبکه‌های واقعی اجتماعی را بگیرند؛ زیرا اغلب فاقد عناصر مهم سرمایه اجتماعی، از جمله هنجارهای مشترک و اعتماد، هستند.

فقدان سرمایه فرهنگی موجب می‌شد فعالان جنبش نتوانند مردم را به از خودگذشتگی و تحمل خسارت‌های مالی و جانی که لازمه هر انقلابی است، متقاعد کنند. درست است که حرکت‌های توده‌ای بیش از آنکه تابع سنجش‌های خردورزانه باشند، تابع احساسات‌اند (Le Bon, 2009, pp. 33,42) و همین امر موجب می‌شود که گاهی توده‌های برخاسته به رفتارهای غیرعقلانی دست بزنند؛ اما همان گونه که مانسکی بیان می‌کند، برای دستیابی به نتایج سیاسی مورد نظر، باید استمرار جنبش تضمین شود و در بلندمدت، مردم به مقاومت در برابر نیروهای حکومت، تحمل خسارت‌های مالی و جانی و فداکاری

قانع شوند. افزون‌براین، هر جنبش مردمی موفق، به‌هرحال از سهمی از سرمایه فرهنگی برخوردار بوده و تحول هدفمندی را برای بهبود وضع موجود دنبال کرده است. گرانی ارزاق و بنزین یا قوانین حجاب، اگرچه ممکن است برای مردم غیرقابل تحمل شده باشد، اما تا زمانی که به‌روشنی مشخص نشود یک انقلاب چگونه می‌خواهد وضعیت را بهبود بخشد، چه گفتمان آرمانی را جایگزین گفتمان موجود خواهد کرد و چرا آن گفتمان آرمانی چنان کارآمد و مقبول است که باید برای آن فداکاری کرد و از جان و مال گذشت، کشگران برای ازخودگذشتگی آماده نخواهند شد. به‌بیان‌دیگر، یکی از مهم‌ترین کارکردهای سرمایه فرهنگی، توانایی ترسیم یک جایگزین مطلوب یا آرمان‌شهر است.

بر پایه چهارچوبی که بن‌مانسکی ترسیم کرده است، هر انقلابی به یک آرمان‌شهر نیاز دارد: انقلاب‌های ضداستعماری نوید دولت ملی می‌دهند، انقلاب‌های کمونیستی نوید جامعه اشتراکی، انقلاب مشروطه نوید نظام مشروطه و انقلاب اسلامی نوید جمهوری اسلامی را. تمامی این جنبش‌ها از آن میزان سرمایه فرهنگی برخوردار بوده‌اند که بتوانند آرمان‌شهری مقبول برای توده‌ها ترسیم کنند. هنگامی که برای فعالان جنبش، حتی در سطح نظری، هنوز روشن نیست که پس از براندازی، رهبری ایران در اختیار شاهزاده پهلوی قرار خواهد گرفت، یا مجاهدین خلق زمامدار رژیم بعدی خواهند شد، یا کشور دچار تجزیه خواهد شد، طبیعی است که با فروکش کردن احساسات اولیه، تمایل به فداکاری و ازخودگذشتگی نیز کاهش یابد. در نتیجه، جنبش استمرار پیدا نمی‌کند، اعتصاب‌های سراسری شکل نمی‌گیرد و جنبش به یک انقلاب فراگیر تبدیل نمی‌شود.

بالاخره، در تکمیل دلیل نخست ناکامی این ناآرامی‌ها، باید گفت نبود رهبری واحد و هژمونیک، مهم‌ترین نقصان این سه دوره ناآرامی بود. درست است که لاکلائو (۲۰۰۵) پدید آمدن دال میان‌تهی را شرط لازم وقوع انقلاب می‌داند و آن را وضعیتی معرفی می‌کند که در آن اقشار مختلف با مطالبات گوناگون و گاه متعارض در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ اما این شرط برای وقوع انقلاب، اگرچه لازم است، کافی نیست و خود او نیز تأکید می‌کند که باید یکی از نیروهای سیاسی موجود در جامعه به نیروی هژمونیک

تبدیل شود. پیدایش دال میان تهی نشان‌دهنده شکل‌گیری یک وضعیت بحرانی اجتماعی و سیاسی است، اما برای تبدیل آن به انقلاب، همچنان به هژمونی و رهبری واحد نیاز است تا کنش‌های گروه‌های مختلف در جنبش یکدیگر را خنثی نکنند. طبیعی است هنگامی که تجزیه‌طلبان و ملی‌گرایان در یک جبهه در کنار هم قرار گیرند، درحالی‌که هر یک خواسته‌های متناقضی دارند، حتی بدون نیاز به سرکوب حکومت، خود در طول زمان یکدیگر را تضعیف می‌کنند.

اما دومین دلیل برای اینکه جامعه کنونی ایران مستعد انقلابی مانند انقلاب ۱۳۵۷ نیست و از این رو ناآرامی‌های سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ امکان تبدیل شدن به انقلاب را نداشتند، تفاوت بنیادین انقلاب‌های این قرن با قرن پیش است. در سده بیست‌ویکم، سلسله انقلاب‌های عربی که از تونس آغاز شد و به مصر، یمن، لیبی، بحرین و سوریه گسترش یافت، از ماهیتی متفاوت برخوردار بودند و دگرگونی مهمی در ویژگی‌های انقلاب‌های سیاسی نشان دادند. به اعتقاد یکی از پژوهشگران، سرعت، گستره و تراکم انقلاب‌های نوین، به گونه‌ای خارق‌العاده و غیرقابل مقایسه با انقلاب‌های سده بیستم است. نداشتن ایدئولوژی، هماهنگی‌های سست، فقدان رهبری هدایت‌گر و نبود خط فکری روشن‌گرانه، از ویژگی‌های بی‌سابقه این انقلاب‌ها به شمار می‌رود. جالب‌تر آنکه این انقلاب‌ها از تدریج‌های انقلاب‌های گذشته برخوردار نبودند و آرمان‌هایی همچون دموکراسی اصیل، انصاف، روابط مالی منصفانه و عدالت اجتماعی، بیشتر در سطح شعار باقی مانده و فاقد اراده‌ای اصیل، برخاسته از نگرشی راهبردی و برنامه‌های اساسی بودند (Bayat, 2017, p. 2).

توضیح آنکه انقلاب‌های عربی در مقایسه با انقلاب‌های قرن بیستم چهار ویژگی متمایز داشتند. نخست آنکه، به دلیل شکل‌گیری در بستر نولیبرالیسم و پست‌مدرنیسم، از ایدئولوژی و بنیان فکری منسجم برخوردار نبودند. دوم آنکه، به‌جز لیبی که با دخالت ناتو همراه شد و همچنین بحرین، یمن و سوریه که هر یک به‌نوعی با مداخله نیروهای خارجی مواجه شدند، تحولات در تونس و مصر عموماً با خشونت گسترده همراه نبود. سوم اینکه، این انقلاب‌ها عمدتاً بدنه اصلی حکومت‌های پیشین را حفظ کردند و تغییر قابل توجهی در ساختار بوروکراتیک موجود ایجاد نکردند.

چهارمین ویژگی آن است که بسیج انقلابی نه بر پایه سرمایه اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی تثبیت شده، بلکه به صورت دفعی و مقطعی شکل گرفت. آغاز تظاهرات عمدتاً از طریق شبکه‌های مجازی بود، هرچند مشارکت مردم بسیار فراتر از انتظار دعوت کنندگان پیش رفت. به گفته یکی از رسانه‌ها: در عصر اینترنت، جوانان بی آنکه رهبری داشته باشند یا پرچمی در دست بگیرند، صرفاً از طریق سازمان‌دهی خود در شبکه‌های اجتماعی مانند فیسبوک و توئیتر وارد عمل شدند. بدین ترتیب، شبکه‌های اجتماعی جای خالی احزاب سیاسی را پر کردند؛ احزابی که یا وجود نداشتند یا از واقعیت‌های جامعه فاصله داشتند و تنها به سهم خود از قدرت می‌اندیشیدند (Hamour & Abdi, 2011) البته دسترسی به اینترنت و تلفن همراه به سرعت از سوی مقامات سیاسی محدود می‌شد، اما بسیج عمومی از طریق ابزارهایی مانند نماز جمعه یا حضور عابران و امثال آن ادامه می‌یافت.

اما چرا انقلاب‌های عربی نشان می‌دهند انقلاب ۱۳۵۷ در قرن حاضر در ایران تکرار شدنی نیست؟ نخستین ویژگی که برای انقلاب‌های قرن بیست و یکم ذکر شد، یعنی اینکه تحت تأثیر فضای نولیبرال قرار گرفته‌اند، نیاز به تأمل و توضیح بیشتری دارد؛ زیرا این ویژگی، وقوع انقلابی مانند انقلاب اسلامی را که جزو انقلاب‌های قرن بیستم بود، در فضای قرن حاضر به شدت کاهش می‌دهد. در قرن گذشته، فضای جنگ سرد یک فضای ایدئولوژیک بود و آمادگی پذیرش انقلاب‌های ایدئولوژیک را داشت، حال آنکه فضای فرهنگی قرن بیست و یکم فضای نولیبرال است. در این فضا هژمونی رسانه‌ای نولیبرالیسم از فیلم‌های هالیوودی گرفته تا رسانه‌های پرشمار جهانی، ساختار سرمایه‌داری نولیبرال را آن قدر طبیعی جلوه می‌دهد که کسی حتی به خودش اجازه ندهد به فکر گزینه دیگری باشد. سایه‌ای که این فضای هژمونیک بر پدیده انقلاب انداخته، شایسته تأمل بسیار است و کاملاً با انتظاری که از کنش نیروی سیاسی توده‌ها در این قرن می‌رود، در ارتباط است.

در فضای نولیبرال که خود را در منطق حاکم بر شبکه‌های اجتماعی مجازی بازتاب می‌دهد، روابط سلسله‌مراتبی پیشین که ماهیتی عمودی و از بالا به پایین داشت تا حد زیادی دگرگون شده و به روابطی افقی و هم‌سطح تبدیل شده است (Roy, 2004, p.168). اگر در قرن گذشته فردی صاحب نظر از منزلت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود و سخنان او

مورد توجه جدی قرار می‌گرفت، امروزه هر فردی که چند فرسته در تلگرام یا اینستاگرام درباره موضوعی مطالعه کرده باشد، خود را در آن حوزه صاحب نظر می‌پندارد. از مسائل تغذیه و سلامت گرفته تا فیزیک، شیمی، تاریخ، سیاست و حتی مباحث اعتقادی و دینی، از آنجا که این فرسته‌ها به زبانی ساده و قابل فهم منتشر می‌شوند و صرفاً آشنایی سطحی ایجاد می‌کنند - فارغ از اینکه بسیاری از آن‌ها جعلی یا مبتنی بر خرافه باشند - افراد با اتکا به همین اطلاعات سطحی، خود را متخصص تصور کرده و بر اساس آن به نظریه پردازی می‌پردازند.

در نتیجه، جایگاه متخصصانی که عمر خود را صرف مطالعه و پژوهش در یک حوزه کرده‌اند، دیگر مانند گذشته مورد توجه و احترام قرار نمی‌گیرد. گویی همه خود را متخصص می‌دانند. این وضعیت در انقلاب‌های بدون رهبری قرن حاضر به خوبی قابل مشاهده است. در چنین شرایطی، افراد به سبب همین خودبستگی معرفتی، تمایل چندانی به تبعیت از یک فرد یا جریان خاص ندارند. برای نمونه، زمانی که در میدان التحریر قاهره، گروه‌هایی برای ایجاد هماهنگی میان تظاهرکنندگان، آنان را به پیروی از تصمیمات یک ائتلاف مشخص دعوت می‌کردند، پاسخ برخی معترضان این بود: بر چه اساسی شما خود را نماینده این ائتلاف می‌دانید؟ اصولاً این ائتلاف را برای چه تشکیل داده‌اید؟ (Abrams, 2023, p.93) چنین پرسش‌هایی در زمان انقلاب اسلامی کمتر مطرح می‌شد، زیرا توده‌های مردم خود را متعهد به پیروی از رهبری انقلاب می‌دانستند. افزون‌براین، دنیای نولیبرال، فردگرایی و تمرکز بر منافع شخصی را برای جهانیان به ارمغان آورده است که کاملاً مقابل جمع‌گرایی در جوامع سنتی قرار می‌گیرد. برای شکل گرفتن هر گونه حرکت جمعی، نیاز به اهمیت یافتن جمع است، حال آنکه فضای رسانه‌ای و فرهنگ نولیبرال از راه‌های مختلف افراد را ترغیب می‌کند که باور کنند چیزی که مهم است، فرد و منافع فردی خودشان است. طبیعی است در چنین فضای فرهنگی، تمام ارزش‌هایی که به نوعی با اشخاص دیگری غیر از خود فرد در ارتباط باشد، حتی اعضای یک خانواده، قربانی فردگرایی می‌شود. مثلاً نباید از یک مادر یا پدر فردگرا توقع داشت که برای مصالح خانواده و فرزندان از ادامه تحصیل خودش صرف نظر کند (سمعی، ۱۳۹۳، صص ۱۷۴-۱۴۹). انفعال بی سابقه و عدم کنشگری اعراب در برابر جنایات

اسرائیل در غزه پس از ۱۷ اکتبر سال ۲۰۲۳ که در مقابل چشم جهانیان صورت می‌گرفت و تصاویر آن در فضای مجازی بازتابی بی‌سابقه پیدا کرده بود، فقط با در نظر گرفتن این فردگرایی افراطی نولیبرال قابل توضیح است. در قرن گذشته واکنش اعراب در برابر خشونت‌های اسرائیل ضد فلسطینیان خیلی شدیدتر بود و اصلاً قابل مقایسه با واکنش کنونی آن‌ها نبود.

مادی‌گرایی و مصرف‌گرایی افراطی در منطق نولیبرالیسم، همراه با گرفتار شدن افراد در شبکه‌های پیچیده وام و بدهی، آنان را تا حد زیادی از ارزش‌های متافیزیکی اجتماعی (حتی از نوع مارکسیستی) دور کرده و به مسائل و مشکلات روزمره خودشان معطوف ساخته است. این وضعیت صرفاً محدود به جوامعی که مانند ایران با مشکلات اقتصادی مواجه‌اند نیست. برای نمونه، در سال ۲۰۲۴ هر خانواده آمریکایی به‌طور متوسط ۱۰۵ هزار و ۵۶ دلار بدهی داشته است که شامل وام مسکن، کارت‌های اعتباری، وام خودرو و موارد دیگر می‌شود (Motley Fool Money, 2025). این امر یکی از پیامدهای مستقیم منطق نولیبرالیسم است که افراد را، صرف نظر از سطح درآمدشان، به مصرف بیش از توان مالی سوق می‌دهد و در نتیجه وابستگی و بدهکاری دائمی را بازتولید می‌کند.

طبیعی است افرادی که درگیر بدهی هستند، به دلیل حجم مسائل و فشارهای اقتصادی شخصی، تمایلی به ورود به کنش‌های پرهزینه سیاسی و مشارکت در انقلاب ندارند و از هزینه کردن زمان و سرمایه خود برای اهداف سیاسی پرهیز می‌کنند. این وضعیت در شرایط وخیم‌تر اقتصادی تشدید نیز می‌شود. برای مثال، در جریان یک جنبش، زمانی که از مغازه‌داران خواسته می‌شود در اعتراض، مغازه‌های خود را تعطیل کنند، ممکن است افرادی که نسبت به جنبش همدل هستند و مالک مغازه خود نیز هستند، چنین اقدامی را بپذیرند؛ اما کسانی که دارای وام بانکی‌اند یا در مغازه‌های اجاره‌ای فعالیت می‌کنند و باید در پایان ماه اقساط یا اجاره خود را پرداخت کنند، انگیزه و امکان همراهی با اعتصاب را نخواهند داشت. در نتیجه، چنین اعتصاب‌هایی با احتمال شکست مواجه می‌شوند.

افزون بر همه این موارد، فضای نولیبرال حاکم بر جهان کنونی، فضایی پسایدئولوژی و پسامارکسیسم است که جوامع را بیش‌ازپیش به تمرکز بر لذت‌جویی، حفظ آرامش،

پرهیز از خشونت، گفتگو و اصلاح تدریجی امور به جای انقلاب دعوت می‌کند. اگر در قرن بیستم، جوانان تحت تأثیر فضای جهانی و به‌ویژه گفتمان‌های چپ‌گرایانه، به ضدیت رادیکال با حکومت و حتی مبارزه مسلحانه سوق داده می‌شدند، در وضعیت کنونی، نولیرالیسم آنان را بیشتر به مصرف‌گرایی، لذت‌جویی لحظه‌ای، سرگرمی در فضای اینترنت و گردش در شبکه‌های مجازی - و حداکثر مشارکت انتخاباتی - ترغیب می‌کند (Bayat, 2017, pp. 167, 172, 174, 177). چنین جوانانی اساساً آمادگی لازم برای فداکاری و ازخودگذشتگی در مسیر یک انقلاب را ندارند. آنان فاقد آرمان‌های قدسی‌ای هستند که نسل جوان انقلابی در دوره پهلوی را به تحمل حبس و محرومیت‌های اجتماعی وادار می‌کرد. از این رو، انقلاب‌هایی از جنس انقلاب ۱۳۵۷ نیازمند چنین نسل و چنین نوعی از سوژه‌های انقلابی‌اند و در نتیجه در فضای کنونی امکان تکرار ندارند.

انقلاب‌های عربی که نمادی از انقلاب‌های نولیرال بودند، به‌خوبی نشان دادند که در شرایط کنونی دیگر نمی‌توان انتظار وقوع انقلابی از جنس انقلاب اسلامی ایران را داشت. هرچند انقلاب تونس در ۲۸ روز و انقلاب مصر در ۱۸ روز به سقوط زین‌العابدین بن علی و حسنی مبارک انجامیدند. با این حال، سقوط آنان نه در نتیجه انقلاب، بلکه به دلیل آن بود که ارتش بلافاصله حمایت خود را از حکومت متوقف کرد. با وجود این، از آنجا که این انقلاب‌ها، به تعبیر یکی از شعارهای مطرح‌شده در مصر، «انقلاب‌های نیم‌بند» بودند، تغییرات گسترده‌ای در ساختار حکومت و دستگاه‌های بوروکراسی کشور پدید نیاوردند. «انقلاب‌های نیم‌بند» برگرفته از جمله‌ای است که بر روی یک پلاکارد در تظاهرات مصر نوشته شده بود: «نصف ثوره؛ لیست ثوره» (Bayat, 2017, p. 167). در نهایت، رؤیایی که مدنظر انقلابیان بود تعبیر نگردید. به فاصله دو سال، ارتش مصر کودتا کرد و دیکتاتور دیگری بدتر از حسنی مبارک روی کار آمد. تونس هم هرگز به خواسته‌های انقلابی خود نرسید (Bayat, 2017, pp. 12, 205). در پایان، مشخص شد اگرچه شبکه‌های مجازی ابزار خوبی برای انتشار پیام‌ها و بسیج ابتدایی توده‌هاست، ولی هرگز نمی‌شود روی آن حساب باز کرد و جای شبکه‌های واقعی و سرمایه اجتماعی را نمی‌گیرد.

خلاصه اینکه به دو دلیل: ۱. فقدان سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی و نیز رهبری واحد؛ ۲. غلبه فضای نولیبرال در قرن بیست و یکم، دیگر دوران انقلاب‌هایی مانند انقلاب ۱۳۵۷ سر آمده است؛ زیرا برای برپا شدن یک انقلاب، کسب حمایت مردمی مهم‌ترین شرط است و فقدان آن حمایت در انقلاب‌های این قرن، به سبب پارادوکسی است که نیروهای سیاسی برانداز بدون داشتن شبکه‌های واقعی اجتماعی با آن روبرو هستند. آنان برای بسیج توده‌ها راهی جز راه‌اندازی سلسله تظاهرات ندارند، ولی به خاطر فقدان سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی و نبود رهبری متمرکز، همان تظاهرات وقتی از کنترل خارج و به آشوب و بلوا تبدیل شود، ضد خود را تولید می‌کند و در پی وارد آوردن خسارت به اموال عمومی و خصوصی، مردم را از جنبش دور می‌سازد و استمرار پیدا نمی‌کند. به علاوه، چنان‌که تجربه انقلاب‌های عربی نشان داد، نباید از انقلاب‌های نیم‌بند قرن ۲۱ که در فضای نولیبرال شکل می‌گیرد، انتظار زیادی داشت. آن انقلاب‌ها فقط در برابر رژیم‌هایی که کلاً فاقد پشتیبانی حتی از طرف نیروهای نظامی خودشان باشند، پیروز می‌شوند؛ بنابراین نیروی سیاسی توده‌های مردم در شرایط کنونی نمی‌تواند ضد جمهوری اسلامی انقلابی مانند انقلاب ۱۳۵۷ راه بیندازد.

نتیجه‌گیری

ایران از جمله کشورهایی است که حرکت‌های مردمی در آن نیروی عظیم سیاسی دارد و مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر را رقم زده است. بر این پایه، مخالفان نظام جمهوری اسلامی در سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ جهت براندازی به ابزار تظاهرات و حرکت‌های مردمی متوسل شدند. این سه سلسله تظاهرات در سه سال مزبور، بالقوه امکان تبدیل شدن به یک انقلاب را داشت؛ زیرا شعارهایی که سر داده می‌شد و بیشتر براندازانه بود، نشان از تشکیل دال میان‌تهی در فضای سیاسی ایران داشت. ناآرامی به سرعت همه کشور را فرا می‌گرفت، از سوی شبکه‌های رسانه‌ای بیگانه حمایت می‌شد و در سه دوره زمانی ادامه پیدا کرد؛ اما در نهایت کارگزاران و فعالان این تظاهرات موفق به تبدیل آن به یک انقلاب گسترده مانند انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نشدند.

مرور جنبش‌های مردمی نشان می‌دهد که مخالفان جمهوری اسلامی به دو دلیل در آن سلسله ناآرامی‌ها موفق نشدند. دلیل نخست، فقدان سرمایه اجتماعی و سرمایه فرهنگی رهبرانی که به بسیج توده‌ها می‌پرداختند، بود که این سرمایه‌ها رمز اصلی موفقیت این حرکت‌هاست و بدون آن سرمایه‌ها، تظاهرات به شورش و بلوا تبدیل می‌شود و باعث راندن همان مردمی خواهد شد که در پی جذب و بسیج آن‌هاست. فعالان و کنشگران این جنبش‌ها با اینکه در فضای مجازی و رسانه‌ای دست بالا را داشتند، ولی فاقد سرمایه اجتماعی برای بسیج نظام‌مند مردم در هنگام نیاز در فضای واقعی بودند. اگرچه آن‌ها نهایت تلاش خود را به کار می‌بردند تا از فرصت‌های سیاسی پیش‌آمده استفاده کنند ولی چنین تلاش‌هایی تنها هنگامی می‌تواند مثمر ثمر و نتیجه‌بخش باشد که توأم با رهبری و واجد سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی باشد تا بتواند فارغ از احساسات اولیه و زودگذر، با ایجاد حس فداکاری و ازخودگذشتگی در مشارکت‌کنندگان در جنبش در بلندمدت استمرار پیدا کند و به هدف خود نائل شود. همچنین در هر سه دوره ناآرامی‌ها، جناح مقابل با تکیه بر سرمایه اجتماعی و فرهنگی روحانیت که در رأس نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است، همواره امکان ترتیب دادن کنش‌های متقابل توده‌ها را داشت که باعث خنثی شدن تلاش‌های براندازان می‌شد. دلیل دوم برای ناکامی ناآرامی‌های مزبور در تبدیل شدن به یک انقلاب فراگیر، غلبه نولیبرالیسم بر فضای جهانی است که تجربه انقلاب‌های عربی در قرن حاضر نشان‌گر آن است. همان‌طور که انقلاب‌های نیم‌بند عربی در قرن ۲۱ نشان دادند، در شرایط کنونی و پس از سیطره فضای نولیبرال، نباید توقع رخ دادن انقلاب‌های قرن بیستم را داشت. نولیبرالیسم آن‌قدر مصرف‌گرایی، فردگرایی، لذت‌گرایی و ضدیت با ایدئولوژی را ترویج کرده و مردم جهان را تحت تأثیر قرار داده است که دیگر نمی‌توان در چنین فضایی، فداکاری و ازخودگذشتگی توده‌ها برای یک آرمان انقلابی را شاهد بود.

در پایان می‌توان از این پژوهش تحلیلی نتیجه گرفت که در ایران معاصر به خیابان آمدن گروه‌هایی از مردم و شعار دادن و حتی کشته و زخمی دادن به خاطر احساسات و التهابات بدوی، در شرایط کنونی به‌تنهایی موجب تبدیل یک جنبش به انقلاب گسترده و پیروزی نخواهد شد. نکته اساسی که می‌تواند نیروی سیاسی توده‌های

مردم را به یک قدرت عظیم سیاسی تبدیل کند، سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی است که امکان مدیریت این حرکت‌ها را در اختیار رهبری جنبش قرار می‌دهد. بدون رهبری و بدون این سرمایه‌ها، حرکت‌های مردمی تبدیل به شورش و بلوا می‌شود و توان تبدیل شدن به یک انقلاب فراگیر را نخواهد داشت. نولیبرالیسم نیز خود به‌تنهایی عامل مهم بازدارنده انقلاب‌های بزرگ پیشین است بنابراین، عاملی که موجب پیروزی حرکت‌های مردمی در تاریخ معاصر از جمله در انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی شده بود، نه فقط حضور انبوه جمعیت و فداکاری‌های احساسی آنان، بلکه توان سازمان‌دهی و مدیریت بهینه مردم و متقاعد نمودن آنان برای ازخودگذشتگی مالی و جانی در بلندمدت و در راستای اهداف انقلاب، به هنگامی بود که طرف مقابل فاقد چنین توانایی‌هایی باشد.

ولی فارغ از اینکه انقلابی مانند انقلاب‌های قرن گذشته در ضدیت با جمهوری اسلامی امکان وقوع داشته یا نداشته باشد، باید توجه داشت که انقلاب اسلامی ایران، انقلابی با اهداف دینی و فرهنگی بوده است؛ یعنی بزرگ‌ترین دستاوردی که از انقلاب انتظار می‌رفت که داشته باشد، از جنس فرهنگی و دینی است؛ بنابراین حتی اگر وضعیت تقید به باورها و رفتارهای دینی در جامعه ایران ثابت مانده باشد (با اینکه افت زیادی را نشان می‌دهد) یا پس از گذشت چهار دهه از انقلاب، بخش بزرگی از جوانان و تحصیل‌کردگان میل به مهاجرت داشته باشند، بدین معناست که انقلاب به دستاوردهای مورد انتظار نائل نشده است؛ یعنی جمهوری اسلامی در اسلامی کردن ارزش‌ها و نگرش‌های نسل جوان چندان توفیقی نداشته است. برخی رفتارهایی که از برخی جوانان دیده می‌شود، مؤید این نکته است. گوش دادن به موسیقی‌های غربی، شرکت در پارتی‌های شبانه، شراب‌خواری، نماز نخواندن، حضور کم‌رنگ در مساجد، بی‌حجابی، روابط نامشروع جنسی، سقط‌جنین به‌صورت پنهانی و غیرقانونی، سگ‌گردانی در خیابان‌ها و کلاً غرب‌گرایی، رفتارهای آشکار و پنهانی هستند که امروزه در فضاهای عمومی یا در فضای مجازی به کثرت مشاهده یا اخبار و آمار آن ارائه می‌شود. تمام این موارد نشان می‌دهد جمهوری اسلامی در زمینه ترویج ارزش‌های خود در جامعه، آن‌طور که توقع می‌رفت، توفیق نداشته و در مقابل، ناجنبش غرب‌گرا در میان جوانان و زنان، دستاوردهای زیادی داشته است.

نویسنده مقاله اعلام می‌دارد که در فرایند تهیه این اثر، از ابزار هوش مصنوعی DeepSeek صرفاً برای ویرایش زبانی و ترجمه چکیده استفاده شده است. کلیه محتوای تولیدی یا ویرایش شده با این ابزار را نویسنده به دقت بازبینی و تأیید کرده و مسئولیت کامل صحت علمی، امانت‌داری و یکپارچگی محتوای نهایی، بر عهده نویسنده مقاله است. این ابزار هیچ نقشی در تولید ایده‌ها، تحلیل داده‌ها یا نتیجه‌گیری نهایی مقاله نداشته است.

منابع

- بنی صدر، ابوالحسن (۱۳۸۰). خاطرات ابوالحسن بنی صدر (اولین رئیس جمهوری ایران). به کوشش حمید احمدی، برلین: انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران.
- بیات، آصف (۱۳۹۱). سیاست خیابانی: جنبش تهی‌دستان در ایران. ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران: پردیس دانش.
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۴). جامعه بر خوردار، سرمایه اجتماعی و زندگی عمومی در سرمایه اجتماعی اعتماد، دموکراسی و توسعه. به کوشش کیان تاج‌بخش، تهران: شیرازه.
- پایا، علی (۱۳۸۲). ابهام‌زدایی از منطق موقعیت. نامه علوم اجتماعی، ۱(۲۱)، ۲۷۱-۳۰۱. https://journals.ut.ac.ir/article_10502.html
- پایا، علی (۱۳۸۵). ابهام‌زدایی از منطق موقعیت (بخش دوم). نامه علوم اجتماعی، ۲۸(۲)، ۱-۲۶. https://jnoe.ut.ac.ir/article_18916.html
- رحمانی فضلی (مصاحبه‌شونده) (۱۳۹۶/۱۲/۲۰). نیمه پنهان اعتراض‌های دی‌ماه. روزنامه ایران، شماره ۶۷۳۸.
- روزنامه مجاهد (۱۳۶۰ / ۴/۲).
- سمیعی، محمد (۱۳۹۳). خانواده در بحران: کشاکش الگوهای سنت و مدرنیته. تهران: اطلاعات.
- سمیعی، محمد (۱۳۹۷). نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟ تهران: نی.

- سمیعی، محمد (۱۳۹۸). نقش سیاسی توده‌ها در ایران معاصر: بازخوانی و تحلیل تأثیر توده‌ها در تحولات سیاسی. سیاست، ۴۹ (۲)، ۳۷۳-۳۹۳.
https://jpq.ut.ac.ir/article_72211.html
- فوزی، یحیی (۱۳۸۶). استراتژی و عملکرد سازمان مجاهدین خلق در برخورد با جمهوری اسلامی. پژوهشنامه متین، ۹ (۳۴-۳۵)، ۸۹-۱۱۲.
https://matin.ri-khomeini.ac.ir/article_65295.html
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۳). کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰: عبور از بحران. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۴). کارنامه و خاطرات سال ۱۳۵۹: انقلاب در بحران. زیر نظر محسن هاشمی، به اهتمام عباس بشیری، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- Abrams, B. (2023). *The rise of the masses: spontaneous mobilization and contentious politics*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Bayat, A. (2013). *Life as politics: How ordinary people change the Middle East*. Stanford: Stanford University Press.
- Bayat, A. (2017). *Revolution without revolutionaries: Making sense of the Arab Spring*. Stanford: Stanford University Press.
- Berberoglu, B. (Ed.). (2019). *The Palgrave handbook of social movements, revolution, and social transformation*. Cham: Palgrave Macmillan.
- Bittner, J. (2013, December 5). *Is Rouhani an Iranian Gorbachev?* The New York Times.
- Flesher Fominaya, C. (2015). Debunking spontaneity: Spain's 15-M/Indignados as autonomous movement. *Social Movement Studies*, 14(2), 142-163.
<https://doi.org/10.1080/14742837.2014.945075>
- Hamour, N. & Abdi, M. (2011, March 9). *Les leçons du printemps arabe*. Le Monde. URL.
- Laclau, E. (2005). Populism: What's in a name? In F. Panizza (Ed.), *Populism and the mirror of democracy* (pp. 32-49). London; New York: Verso.
- Le Bon, G. (2009). *The crowd: A study of the popular mind*. Auckland: The Floating Press.

- Manski, B. (2019). *Methodological approaches to movement waves and the making of history*. In B. Berberoglu (Ed.), *The Palgrave handbook of social movements, revolution, and social transformation* (pp. 35-63). Cham: Palgrave Macmillan.
- Motley Fool Money. (2025). *Average household debt*. Retrieved June 29, 2025, from <https://www.fool.com/money/research/average-household-debt/>
- Popper, K. (1974). *Objective knowledge: An evolutionary approach*. Clarendon Press.
- Roy, O. (2004). *Globalized Islam: The search for a new Ummah*. New York: Columbia University Press.
- Shakibi, Z. (2010). *Khatami and Gorbachev: Politics of change in the Islamic Republic of Iran and the USSR*. London: I.B. Tauris.